

الزام نفس به مثابه یک روش تربیتی در تعلیم و تربیت ارزش‌ها

ک‌خیرالله امیری پیدنی / دانشجوی دکتری روان‌شناسی تربیتی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

kh.amiri14@yahoo.com

هادی حسینخانی / استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

h.hosseinkhani@yahoo.com

دریافت: ۹۳/۷/۱۹ پذیرش: ۹۴/۴/۲۲

چکیده

در این مقاله، به بررسی روش الزام نفس در تعلیم و تربیت ارزش‌ها پرداخته می‌شود. یکی از روش‌هایی که براساس آیات و روایات می‌توان از آن در جهت تعلیم و تربیت ارزش‌ها بهره برد، روش الزام نفس است. در این روش، با وجود اینکه نفس نسبت به انجام ارزشی کراهت دارد، وادار به انجام آن ارزش می‌شود تا آن ارزش در نفس شکل گیرد و جزئی از وجود شخص شود. در این پژوهش، به برخی از ساحت‌های تعلیم و تربیت ارزش‌ها، از جمله: ارزش‌های عبادی، اخلاقی، اقتصادی، خانوادگی، اجتماعی و سیاسی پرداخته شده، و مستندات روایی و قرآنی آن بیان شده است.

کلیدواژه‌ها: الزام نفس، روش، ساحت، تعلیم و تربیت ارزش‌ها.

مقدمه

جهت غالب این‌گونه تحقیقات بر ساحت اخلاقی تکیه دارد و از سایر ساحت‌ها بحثی به میان نیامده است، درحالی‌که الزام نفس در ساحت‌های دیگر، مثل ساحت عبادی و اجتماعی و... نیز جریان دارد.

برخی دیگر از پژوهش‌ها به بررسی نقش الزام در تربیت دینی از نظر اسلام پرداخته‌اند (همتی، ۱۳۹۱). در این پژوهش‌ها از روش فقهی و اجتهادی بهره گرفته شده و ادلهٔ مربوطه در دو دسته «ادلهٔ جواز» و «ممنوعیت الزام در تربیت دینی» مورد بررسی قرار گرفته است.

در این پژوهش‌ها، جهت بحث، در مورد الزام مرتبی است و تعدد در اینجا حقیقی است، اما در پژوهش حاضر، جهت بحث در رابطه با الزام نفس است و تعدد اعتباری است.

مفهوم‌شناسی

الزام

«الزام» در زبان فارسی به معنای لازم کردن، واجب و لازم گردانیدن، اثبات و ادامهٔ چیزی، کاری را بر عهدهٔ دیگری گذاشتن و واجب و مقرر کردن مال یا کار بر کسی، آمده است. الزام‌آور یعنی: اجباری، تعهدآور و الزام کردن به معنای ملتزم و متعهد کردن، لازم گردانیدن، واجب کردن و مجبور کردن است و قید الزاماً به معنای بالاجبار، ناچار و قهراً می‌باشد (دهخدا، ۱۳۴۲، ج ۸، ص ۲۹)؛ لازم گردانیدن بر خود یا بر دیگری (عمید، ۱۳۸۸، ذیل کلمهٔ الزام).

در کتاب‌های لغت عربی، لغت دانان دو معنای ثبوت و دوام را در معنای الزام دخیل دانسته‌اند. «الزوم» الشیء» را به «طول مکث» معنا کرده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۷۳۹). قرشی، «لزم، لزوم و لزام» را به معنای ثبوت و دوام دانسته است: «لزم الشیء: ثبت و

به فرمودهٔ امیرمؤمنان علی علیه السلام: «اعلموا، ما من طاعة الله شیء الا یأتی فی کُره» (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، خ ۱۷۶)؛ بدانید هیچ طاعتی از طاعت‌های خداوند نیست، مگر اینکه به‌جا آوردنش ناخوشایند است.

یکی از روش‌های مهم در حوزهٔ رفتاری، روش الزام نفس می‌باشد. الزام نفس به معنای وادار کردن نفس بر امری است که نفس به انجام آن تمایل ندارد. با مراجعه به آیات و روایات به دست می‌آید که از این روش (چه به صورت ضمنی و چه آشکارا) بسیار استفاده شده است. مراد از تعلیم و تربیت ارزش‌ها در این اصطلاح، پروراندن و رشد دادن ارزش‌های فرد است؛ به‌طوری‌که در اثر تربیت به ارزش‌ها متعهد شده و نسبت به آنها گرایش و التزام پیدا کند.

در ساحت‌های گوناگون اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، خانوادگی و... در دین اسلام سفارش‌هایی شده است که از آنها الزام نفس استفاده می‌شود. در این تحقیق به کاربرد این روش در ساحت‌های مختلف تعلیم و تربیت ارزش‌ها پرداخته شده و برای هرکدام از ساحت‌ها به نمونه‌هایی اشاره شده است.

برخی پژوهش‌ها الزام نفس را به‌مثابه یک روش تربیتی توصیف کرده‌اند که در منابع اسلامی به آن تصریح شده است. تعبیری که این دسته از این روش دارند، روش تحمیل به نفس می‌باشد. در این پژوهش‌ها، این روش منبعث از «اصل تغییر ظاهر» قلمداد شده و خاستگاه مبنایی آن، «تأثیر ظاهر بر باطن» ذکر گردیده است. تمرکز اصلی این پژوهش‌ها بر بیان حدود این روش و تفاوت آن با برخی روش‌های دیگر و ذکر برخی شرایط، و بیان مصادیقی از آن در آیات و روایات می‌باشد (باقری، ۱۳۶۸؛ رفیعی ۱۳۸۱).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، واژه «تحمیل» هم در زبان فارسی و هم در زبان عربی در معانی اجبار کردن، کاری را بر عهده کسی گذاشتن و کسی را به کاری وادار کردن استعمال شده است. بنابراین، این واژه با مفهوم الزام از نظر مفهومی بسیار نزدیک است، و می‌توان آن را از مترادفات مفهوم الزام به‌شمار آورد.

نفس

با تأمل و دقت در استعمال‌های مختلف نفس در قرآن، می‌توان نتیجه گرفت مراد از نفس همان شخص و من می‌باشد. برای مثال، در آیه ۱۱۶ سوره «مائده» هنگامی که خداوند خطاب به حضرت عیسی فرمود: «آیا تو به مردم گفتی: من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند بپرستید؟» حضرت در جواب عرض می‌کند: «منزهی تو! من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست، بگویم! اگر چنین سخنی را گفته باشم، تو می‌دانی: ﴿تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ﴾؛ تو می‌دانی آنچه که در نفس من است و من نمی‌دانم آنچه که در نفس توست.

از موارد کاربرد این کلمه در قرآن، می‌توان دریافت که از کلمه «نفس» در قرآن مفهومی جز مفهوم لغوی آن منظور نشده و نفس در لغت، به استثنای مواردی که به صورت تأکید به کار رفته، مثل «جاء زيد نفسه»، عموماً به معنای «شخص» یا «من» بوده است؛ با این تفاوت که به تناسب موارد مختلف، ویژگی‌هایی به آن اضافه می‌شود که کلمه نفس به لحاظ آن ویژگی بار ارزشی مثبت یا منفی پیدا می‌کند (مصباح، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۰۲).

معنای نفس به‌تنهایی بار مثبت و منفی نمی‌گیرد، بلکه به واسطه مضاف‌الیه خود است که زمانی مورد ستایش قرار می‌گیرد و گاهی به شدت مذمت می‌شود؛ زیرا خداوند در این «من» و «شخص» انسانی گرایش‌های

دام؛ الزام به معنای اثبات و ادامه و ایجاب است (قرشی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۸۷).

از مجموع آنچه گذشت، به دست می‌آید واژه «لزام» در زبان عربی در معانی مصاحبت همیشگی چیزی با چیز دیگر، دوام و ثبوت استعمال شده است.

اجبار و تحمیل

اینکه در برخی از کتب واژه اجبار به اکراه ارجاع داده شده (فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم‌السلام، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۳۹) و در بعضی از آنها برای بیان معنای اجبار، از اکراه کمک گرفته شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۸۳)، نشان‌دهنده قرابت معنایی اکراه و اجبار است. به دلیل این قرابت معنایی، معنای اجبار نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد. همچنین تحمیل نیز از مترادفات و مفاهیم قریب‌المعنی به مفهوم الزام و اجبار می‌باشد؛ از این رو، این واژه نیز در اینجا مورد بررسی قرار می‌گیرد.

معنای واژه «اجبار» در زبان فارسی عبارت است از: کسی را برخلاف میل او به کاری واداشتن، به زور کسی را به کاری واداشتن (مهیار، ۱۳۶۸، ص ۱۴)، به ستم به کاری واداشتن و مجبور کردن (عمید، ۱۳۸۸، ص ۵۸).

«تحمیل» در زبان فارسی به معنای ذیل آمده است: بار کردن، باری بر دوش کسی نهادن، کاری به زور بر عهده کسی گذاشتن (همان، ص ۲۷۶)، واداشتن کسی به انجام کاری یا پذیرش چیزی برخلاف میل او و آنچه به زور به گردن کسی گذاشته می‌شود (انوری، ۱۳۸۶، ص ۱۶۴۳). در لغت عرب واژه «حمل» به معنای بار و آنچه که بر پشت حمل می‌شود، بوده و واژه‌های تحمیل، تحامل و استحمال به ترتیب در این معانی به کار رفته‌اند: کسی را به کاری وادار کردن، خود را به سختی به کاری مکلف کردن و کارهای خود را بر عهده دیگری گذاشتن (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۵۷).

تعلیم و تربیت ارزش‌ها

ارزش، در لغت، اسم مصدر ارزیدن به معنای بهاداشتن و معادل واژه «قیمه» در عربی و «Value» در انگلیسی بوده و در اصطلاح، کیفیت یک شیء است که آن را مطلوب، خواستنی، پذیرفتنی و مفید گردانیده، موجب توجه آدمی به آن می‌شود. در مقابل، شیء بی‌ارزش آن است که فاقد وصف ارزشمندی و کیفیت باشد.

مفهوم ارزش به حالتی عقلانی - وجدانی اشاره می‌کند که می‌توان آن را در وجود افراد یا گروه‌ها یا جوامع، از طریق چند نمود باز شناخت. این نموده‌ها عبارتند از: اعتقادات، اهداف، میل‌ها و گرایش‌ها، آرمان‌ها و رفتارها. این حالت عقلانی - وجدانی، صاحب خود را وامی‌دارد آزادانه و آگاهانه، پیوسته مجموعه‌ای مشخص از فعالیت‌های انسانی را، که در آن پندار، کردار و گفتار با یکدیگر سازگارند، انتخاب کند و آنها را بر دیگر فعالیت‌های ممکن ترجیح دهد؛ به گونه‌ای که در آنها مستغرق شود و خوش‌بختی خود را در آنها ببیند و بی‌هیچ گونه منفعت‌خواهی شخصی، در راه آنها، مسائلی را تحمل کند که در راه فعالیت‌های دیگر آنها را تحمل نمی‌کند (عبدالحلیم، ۱۳۷۹).

براساس تحلیل عقلی، معنای اصطلاحی ارزش به‌عنوان مفهومی اعتباری، از معقولات ثانیه فلسفی بوده، از رابطه مطلوبیت میان فعل اختیاری با هدف مطلوبیت انتزاع می‌شود (مصباح، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۶۳). مطلوبیت و اختیار، عناصر اساسی موجود در تعریف ارزش به‌شمار می‌روند. براین اساس، مفهوم ارزش شامل همه مصادیقی که به نوعی مطلوب و مقصود آدمی بوده، با فعل اختیاری او کسب می‌شوند خواهد شد.

با توجه به جامعیت مفهوم ارزش، نسبت به همه ساحت‌های فردی و اجتماعی، تعلیم و تربیت ارزش‌ها

متعددی قرار داده است. برخی از گرایش‌ها، گرایش به خیر و نیکی، و برخی گرایش به شرّ و بدی است. ازاین‌رو، با توجه به این گرایش و غلبه پیدا کردن و یا ظهور و بروز هر کدام، تعبیر خوب یا بد بودن، اماره و یا مطمئن بودن پیدا می‌کند.

الزام نفس

معانی الزام و اکراه در لغت و اصطلاح در بیشتر موارد ناظر به وادار کردن طرف مقابل است و امری است که حداقل وجود دو طرف در آن لازم است و بین‌الائینی بودن آن حقیقی است. اما در بحث ما، منظور از اکراه و الزام این است که انسان بر نفس امری را تحمیل می‌کند و بین‌الائینی بودن آن اعتباری است. در واقع، آن جهتی از نفس که دارای گرایش‌های منفی است و در شرع از آن به «نفس اماره» تعبیر می‌شود، مورد الزام و اجبار قرار می‌گیرد و خواسته‌های خارج از شرع او تعدیل می‌شود. برای مثال، نفس اماره در زمینه مسائل جنسی به هیچ حدی قانع نمی‌شود و اگر تمام زنان یک شهر هم در اختیار او قرار بگیرد، شهر دیگر را هم طلب می‌کند و این مسئله در زندگی پادشاهان به وضوح پیداست. آنان با اینکه دارای حرم‌سراهایی بودند و زنان متعدد داشتند، و باز به آن حد قانع نشده و اگر زن زیارویی می‌دیدند او را هرچند به اجبار طلب می‌کردند. ازاین‌رو، اسلام آن را محدود کرد و از پیروانش خواست مانع زیاده‌خواهی نفس خود شوند. در سایر زمینه‌ها مانند زمینه قدرت، ثروت، ریاست و... نیز نفس انسان این زیاده‌خواهی‌ها را دارد؛ ازاین‌رو، باید جلوی این زیاده‌خواهی‌ها گرفته شود و در بسیاری از موارد این امر محقق نمی‌شود مگر به الزام نفس و خلاف میل او عمل کردن تا اینکه نفس طبق دیدگاه شرع تربیت شود.

«علیکم» اسم فعل است و معنای امر می‌دهد و در فارسی به معنای «بر شما باد» می‌باشد، و در عربی به معنی «الزموا». اگر فرمود: بر شما باد نفستان، مقصود این است که شما ملازمت کنید نفس خود را از جهت اینکه نفس شما راه هدایت شماست، نه از جهت اینکه نفس یکی از رهروان راه هدایت است؛ به عبارت دیگر، اگر خدای تعالی مؤمنین را در مقام تحریک به حفظ راه هدایت امر می‌کند به ملازمت نفس خود، معلوم می‌شود نفس مؤمن همان طریقی است که باید آن را سلوک نماید، بنابراین، نفس مؤمن طریق و خط سیری است که منتهی به پروردگار می‌شود، نفس مؤمن راه هدایت اوست، راهی است که او را به سعادتش می‌رساند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص ۱۶۳). کلمه «قوا» هم فعل امر است و دلالت بر وجوب می‌کند. «قوا» جمع امر حاضر از مصدر وقایه است، و «وقایه» به معنای حفظ کردن چیزی است از هر خطری که به آن صدمه بزند، و برایش مضر باشد، و کلمه «وقود» - به فتحه واو - اسم هر چیزی است که با آن آتش را بگیرانند؛ چه آتش هیزم و چه مانند آن، و مراد از کلمه «نار» آتش جهنم است، و اگر انسان‌های معذب در آتش دوزخ را آتش‌گیرانه دوزخ خوانده، بدین جهت است که شعله گرفتن مردم در آتش دوزخ به دست خود آنان است (همان، ج ۱۹، ص ۵۶۰).

کیفیت استدلال به این دو آیه شریفه بر الزام نفس:

- ۱) آیه، تکلیف لزوم حفظ نفس از ابتلا به موجبات عذاب الهی، را ثابت می‌کند.
- ۲) نداشتن حد نصاب ایمان و عمل نکردن به دستورات الزامی دین، سبب ابتلا به عذاب است.
- ۳) حفظ نفس لازم و ضروری است؛ زیرا مصون‌عنه در آیه، آتش جهنم است.
- ۴) همه مکلفان باید خود را از مبتلا شدن به عذاب الهی بازدارند.

به معنای آموزش، انتقال و درونی‌سازی همه ارزش‌های فردی و اجتماعی در انسان خواهد بود.

ادله عام الزام نفس در تعلیم و تربیت ارزش‌ها

مراد از ادله عام، آن دسته از ادله است که بر ضرورت الزام و وادار کردن نفس نسبت به پای‌بندی به ارزش‌ها دلالت دارد، این ادله شامل آیات و روایاتی است که در این زمینه وارد شده است.

آیات

برخی آیات، تمام مؤمنان را توصیه به حفظ و مراقبت از نفس می‌کند. خداوند حکیم در آیه ۱۱۵ از سوره «مائده» می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَصُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مراقب خود باشید؛ اگر شما هدایت یافته‌اید، گمراهی کسانی که گمراه شده‌اند، به شما زیانی نمی‌رساند.

«باید خود را حفظ کرد و نجات از عذاب الهی و نیل به سعادت بهشت و قرب به مقام ربوبی پیدا کرد. بر فرض، تمام اهل دنیا کافر شوند، شما یک نفر باید ایمان خود را نگاه دارد و فرایض الهیه را بجا آورد و معصیت نکند» (طیب، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۴۸۶).

آیه دیگر، آیه ۶ سوره «تحریم» (آیه وقایه) است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ است حفظ کنید؛ آتشی که فرشتگان خشن و سختگیر بر آن گمارده شده‌اند، که هرچه خدا بگوید نافرمانی نمی‌کنند و همان می‌کنند که به آن مأمور شده‌اند. مفاد هر دو آیه یک نوع حکم وجوبی و الزامی است.

ادله خاص الزام نفس در تعلیم و تربیت

ارزش‌ها

مراد از ادله خاص، آن قسم از ادله می‌باشد که الزام نفس را در ساحت‌های مختلف اثبات می‌کند. با دقت و بررسی در آیات و روایات، با سفارش‌هایی از طرف دین مواجه می‌شویم که انسان را به سمت ارزش‌های اسلامی سوق می‌دهد و کسب این ارزش‌ها را، به لحاظ میزان تأثیر آنها در سعادت فرد، برای او لازم و ضروری می‌داند.

۱. کاربرد الزام نفس در ساحت ارزش‌های عبادی

ارزش‌های عبادی به آن دسته از ارزش‌ها گفته می‌شود که از طرف دین به عهده مکلف گذاشته شده است و هر انسانی موظف به انجام آنها می‌باشد و در تعبیر دینی، اطلاق واجب و یا مستحب بر آنها اطلاق می‌شود. خداوند متعال برای تربیت و پرورش جان انسان‌ها دو برنامه تشریحی و تکوینی دارد و در هر برنامه، شاداند و سختی‌ها را گنجانیده است. در برنامه تشریحی، عبادات را فرض کرده و در برنامه تکوینی، مصائب را در سر راه بشر قرار داده است. روزه، حج، جهاد، انفاق، و نماز، شاداندی است که با تکلیف ایجاد گردیده و صبر و استقامت در انجام آنها موجب تکمیل نفوس و پرورش استعداد‌های عالی انسانی است. گرسنگی، ترس، تلفات مالی و جانی، شاداندی است که در تکوین پدید آورده شده است و به طور قهری انسان را دربر می‌گیرد.

قاعدة کلی در باب عبادات: روایتی که به صراحت بر الزام نفس در ساحت ارزش‌های عبادی دلالت دارد، فرمایش امیرمؤمنان علی علیه السلام است. حضرت می‌فرماید: «إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَ وَإِدْبَاراً فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَاحْمَلُوهَا عَلَى التَّوَابِلِ وَ إِذَا أَدْبَرَتْ فَانْقَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۱۷)؛ همانا برای دل‌ها حالات رغبت

(۵) همه مکلفان وظیفه دارند، اگرچه به وسیله الزام و اجبار کاری کنند که مقدار لازم ایمان را کسب کرده و دستورات الزامی دین را عمل کنند.

روایات

روایات متعددی در این زمینه از ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده است. در روایتی امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «أَكْرَهَ نَفْسَكَ عَلَى الْفَضَائِلِ فَإِنَّ الرِّذَائِلَ أَنْتَ مَطْبُوعٌ عَلَيْهَا» (فلسفی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۱۷۵)؛ با سعی و مجاهده، فضایل اخلاقی را به نفس سرکش خود تحمیل کن و برخلاف میل و رغبتش او را به پاکی و نیکی وادار نما؛ زیرا خواهش طبیعی و رغبت نفسانی بشر، به شهوات ناروا و رذایل اخلاق است و قبول فضایل و ملکات پاک برخلاف تمایلات فطری نفس است.

همچنین در روایت دیگری امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرمایند: «ان كنتم للنجاة طالبين فارضوا الغفلة واللّهو و الزموا الجهاد و الجد» (فلسفی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۱۷۵)؛ اگر طالب نجات و رستگاری هستید، بی‌خبری و غفلت را ترک گوئید و پیوسته ملازم کوشش و مجاهده باشید.

روایات دیگری نیز در این زمینه وارد شده است که در آنها تعبیری همچون حمل (وادار کردن) (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۷)، الزام (دیلمی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۷۸)، اکراه (نهج‌البلاغه، ۱۴۱۴ق، حکمت ۲۴۹)، ضبط نفس (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۲۳۸) و... به کار رفته است. پیش‌تر ذکر شد که هر چهار لفظ به معنای وادار کردن به خلاف میل را می‌دهند و در اینجا نفس انسان است که رغبتی به ارزش‌ها ندارد و از انجام آنها گریزان است و براساس این‌گونه روایات، باید برخلاف میل نفس عمل کرده و نفس را وادار به انجام ارزش‌ها کنیم، هرچند که میلی به انجام آنها نداشته باشد.

اخلاقی به کار می‌رود. الزام اخلاقی در جایی استعمال می‌شود که موضوع احکام اخلاقی ما افعال و کارها هستند. مثلاً، می‌گوییم: باید راست گفت. یا: شما امروز باید فلان کار را انجام می‌دادی. در الزام اخلاقی به این معنا، معمولاً واژه «باید» برای بیان حکم اخلاقی به کار می‌رود. اما اگر موضوع حکم اخلاقی اشخاص، انگیزه‌ها، نیت‌ها یا منش‌ها باشد؛ مثلاً اینکه «سعید آدم خوبی است»، یا «حسد از رذایل است»؛ در این صورت، سخن از ارزش اخلاقی است. در این موارد، عمدتاً از واژه «خوب» و «بد» برای بیان احکام اخلاقی استفاده می‌شود. در اصطلاح، به احکام ارزش اخلاقی در این کاربرد احکام ناظر به فضیلت نیز گفته می‌شود؛ چنان‌که به احکام الزام اخلاقی، احکام ناظر به فریضه می‌گویند (فرانکنا، ۱۳۸۳، ص ۳۶).

اما گاهی معنای وسیع‌تر و عام‌تری از واژه ارزش اراده می‌شود که هم الزامات اخلاقی و هم ارزش‌های اخلاقی و امور ناظر به فضیلت را شامل می‌شود. ارزش‌های اخلاقی در این کاربرد، به معنای کلیه اموری است که مطلوبیت اخلاقی دارند، چه افعال باشند و چه غیرافعال (مصباح، ۱۳۸۰، ص ۱۰۵). و مقصود ما از ارزش‌های اخلاقی معنای عام آن است تا اینکه هر دو جهت را دربر گیرد.

ادلة الزام نفس در زمینه ارزش‌های اخلاقی: با مراجعه به منابع دینی، به دستوراتی برخورد می‌کنیم که از آن، استفاده از روش الزام نفس در زمینه ارزش‌های اخلاقی استفاده می‌شود و غالب کتاب‌هایی که در زمینه اخلاق اسلامی نوشته شده است، در زمینه درمان رذایل اخلاقی از این روش الگو گرفته‌اند.

در این نوشتار به چند مورد از این روایات، که از آنها الزام نفس استفاده می‌شود، اشاره می‌شود.

روایت اول: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام كَفَى بِالْحَلْمِ نَاصِراً وَ قَالَ إِذَا لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ» (مجلسی، ۱۴۱۰، ج ۶۸،

و بی‌رغبتی است؛ در موقع رغبت، او را وادار به مستحبات کنید و در موقع بی‌رغبتی، به واجبات قانع باشید.

در لغت عرب واژه «حِمل» به معنای بار و آنچه که بر پشت حمل می‌شود، می‌باشد (فیومی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۵۱؛ راغب‌اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۵۷)، و واژه‌های تحمیل، تحمل و استحمال به ترتیب در این معانی به کار رفته‌اند: کسی را به کاری وادار کردن، خود را به سختی به کاری مکلف کردن و کارهای خود را بر عهده دیگری گذاشتن. از این رو، این واژه با مفهوم الزام از نظر مفهومی بسیار نزدیک است، و می‌توان آن را از مترادفات مفهوم الزام به‌شمار آورد.

با توجه به توضیح واژه «حمل» از این روایت چند مطلب به دست می‌آید:

اول: اینکه اگر دل بی‌رغبت بود، حق ترک واجبات را نداریم؛ از این رو، با وجود بی‌رغبت بودن دل نسبت به واجبات، باید او را وادار به انجام آنها کرد.

دوم: در صورت رغبت و نشاط داشتن دل، باید او را، علاوه بر وادار کردن بر واجبات، بر مستحبات هم وادار کرد تا اینکه کم‌کم به انجام مستحبات هم راغب شود.

سوم: اینکه در این روایت بر ساحت عبادی تکیه شده است و همه فروع و عبادت‌ها را دربر می‌گیرد؛ عباداتی که بر ما واجب است و دارای تمام شرایط وجوب است؛ مانند خمس و زکات و... اگر نفس بخواهد از زیر بار آنها شانه خالی کند و بجا نیاورد، باید نفس را وادار به انجام این تکالیف کرد؛ چراکه در صورت ترک این تکالیف، علاوه بر از دست دادن بسیاری کمالات و محروم ماندن از سعادت و قرب الهی، دچار عقوبت و عذاب‌های سنگینی می‌شویم که حفظ نفس از آنها لازم و واجب است.

۲. کاربرد الزام نفس در ساحت ارزش‌های اخلاقی

گاهی ارزش در مقابل الزام و ارزش اخلاقی در مقابل الزام

ص ۴۰۶)؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: بردباری برای یاری انسان کفایت می‌کند و فرمودند: اگر بردبار نیستی، خود را به بردباری وادار کن.

یکی از رهنمودهای اهل بیت علیهم السلام برای تحصیل صفات نیک، تمرین کردن و عادت دادن خود به آثار آن صفات است. برای مثال، کسی که عصبانی مزاج است، اگر تمرین کند و مدتی خود را وادارد که مانند افراد بردبار عمل نماید، به تدریج، بردباری برای او عادت می‌شود و بردبار می‌گردد. کسی که بردبار نیست، اگر بخواهد به این صفت دست پیدا کند به فرموده امام صادق علیه السلام باید خود را به شکل افراد بردبار بزند و به تعبیر دیگر، از افراد بردبار در این امر تقلید کند و همان رفتار و عکس‌العملی که افراد بردبار نسبت به آن عمل نشان می‌دهند او هم تکلفاً بجا آورد و در ظاهر خلاف باطن خود عمل کند. اگرچه این کار در ابتدای عمل برای نفس خیلی مشکل است و نفس اماره انسان از انجام آن گریزان است، ولی پس از چند بار که این عمل تکرار شود نفس به آن عادت می‌کند و مشقتی در انجام آن نمی‌بیند و چه بسا از انجام رفتار به این شکل لذت می‌برد.

علاوه مجلسی در شرح این حدیث همین بیان را دارند؛ که اگر خلق و خوی افراد بردبار را نداری، با تکلف و زحمت هم شده آن را انجام بده و با نفس خود در این امر جهاد کن تا این بردباری خلق و خوی تو شود و به راحتی بتوانی حلم بورزی (مجلسی، ۱۴۱۰ق، ج ۶۸، ص ۴۰۶).

روایت دیگری به همین مضمون از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است: «إِنَّ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ»؛ اگر بردبار نیستی، خود را به بردباری بزن؛ زیرا که کم است کسی که شبیه سازد خود را به قومی مگر اینکه نزدیک باشد که جزء ایشان محسوب گردد.

و بردبار نباشی، پس حلم را به زور به خود ببند و با مردم سلوکی کن مانند سلوک حلیمان و بردباران؛ زیرا که این معنی به تدریج باعث این می‌شود که حلیم گردی؛ چه کم است که کسی خود را شبیه سازد به قومی در صفتی مگر اینکه زود باشد که بگردد از ایشان؛ یعنی آن صفت در واقع، حاصل شود از برای او و حال او مانند ایشان گردد (خوانساری، ۱۳۳۹، ج ۳، ص ۱۲).

از این دو روایت به طور صریح الزام نفس استفاده می‌شود؛ زیرا وقتی که انسان فاقد خصلتی مثل بردباری باشد و درون او با این ویژگی تناسب و هماهنگی نداشته باشد و از طرف دیگر، به او دستور داده می‌شود که مانند افراد بردبار عمل کن، مراد این است که ظاهر خود را، برخلاف باطن خود جلوه بده که باطن هم از این ظاهر متأثر شده و شبیه ظاهر شود، و این عمل محقق نمی‌شود مگر اینکه نفس را به انجام آن وادار کرد.

روایت دوم: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْحَيَّ الْحَلِيمَ الْعَفِيفَ الْمُتَعَفِّفَ». علامه مجلسی در شرح این روایت در شرح کلمه «متعفف» چند احتمال ذکر می‌کند؛ یکی اینکه مراد از عقیف کسی است که از محرّمات اجتناب می‌کند، بخصوص آنچه که متعلق به شکم و فرج است، و متعفف تأکید آن است؛ دیگر اینکه مراد از عقیف کسی است که از محرّمات دوری کند و متعفف کسی که از مکروهات دوری می‌کند؛ احتمال سوم اینکه مراد از عقیف، عفت از حرام و مراد از متعفف، متعفف از سؤال کردن است؛ و احتمال چهارمی که ایشان در مورد عقیف و متعفف می‌دهند و همین احتمال را تقویت و پذیرفته‌اند و به کتاب *مفردات* راغب جهت تأیید آن استناد می‌کنند، اینکه منظور از عقیف کسی است که خلق و خوی او این‌گونه شکل گرفته است، ولی متعفف کسی است که با زحمت و

زمینه ارزش‌های دیگر مانند: صبر (مجلسی، ۱۴۱۰ق، ج ۷۴، ص ۲۰۰؛ ج ۷۵، ص ۲۵۸)، زهد و بی‌رغبتی به دنیا (خوانساری، ۱۱۳۹، ج ۱، ص ۲۹۱)، پاک‌دامنی (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۱۱۲) و... می‌باشد.

۳. کاربرد الزام نفس در ساحت ارزش‌های اقتصادی

با دقت در آیات قرآن مجید، آشکار می‌شود که یکی از اهداف اسلام این است که اختلافات غیرعادلانه‌ای که در اثر بی‌عدالتی‌های اجتماعی در میان طبقه غنی و ضعیف پیدا می‌شود از بین برود و سطح زندگی کسانی که نمی‌توانند نیازمندی‌های زندگی‌شان را بدون کمک دیگران رفع کنند بالا بیاورد و حداقل لوازم زندگی را داشته باشند (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۱۶).

ضررهای اخلاقی فقر بر کسی پوشیده نیست؛ احساس حقارت، کمبود شخصیت، زبونی و خواری، تسلیم و سازشکاری، خودفروختگی و وابستگی، در موارد زیادی معلول گرسنگی و فقر عمومی است؛ افرادی که در حالات متعارف یک رشته اعمال زشت را بد می‌شمارند در موقع گرسنگی و فشار زندگی، آن را با کمال رغبت انجام می‌دهند و زشتی عمل را فراموش می‌کنند و اخلاق را به دست فراموشی می‌سپارند (سبحانی، ۱۳۷۸، ص ۲۳).

۳-۱. تأمین زندگی خانواده: یکی از ارزش‌های اقتصادی در اسلام ارزش کار است. در روایات، کسی را که برای رزق و روزی عیال خود تلاش می‌کند مانند کسی قلمداد کرده‌اند که در راه خدا شمشیر می‌زند (ر.ک: ۱۴۲۹ق، ج ۵، ص ۸۹).

در برخی دیگر از روایات، ارزش کار بالاتر از جهاد در راه خدا دانسته شده است (ر.ک: همان). شاید علت ارزشمند بودن این است که هیچ جهاد نظامی بدون

مشقت خود را وادار به این خصلت می‌کند (مجلسی، ۱۴۱۰ق، ج ۶۸، ص ۴۰۶).

روایت سوم: عنوان دیگر که الزام نفس از آن استفاده می‌شود، قرار دادن نفس در موقعیت انجام یک عمل می‌باشد. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمودند: اگر از کاری بیمناکی، خود را به آن درافکن؛ چراکه ترس از هر کار بزرگتر از خود کار است (مجلسی، ۱۴۱۰ق، ج ۶۸، ص ۳۶۲).

کیفیت دلالت: اگر نفس انسان از انجام کاری ترس داشته باشد، به این معناست که تمایلی به انجام آن ندارد و از انجام آن عمل‌گریزان است. از طرف دیگر، امام علیه السلام دستور می‌دهند که با وجود این ترس، خود را در این کار بیفکن؛ یعنی آن را انجام بده. لازمه اینکه بخواهیم آن را انجام دهیم این است که نفس را، با وجود کراهت از انجام، به اتیان عمل ملزم کنیم.

برخی علمای اخلاق (نراقی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۲۰۷) برای درمان رذیله جبن (ترس) از این روش استفاده کرده‌اند؛ بدین صورت که اگر کسی این رذیله را در خود بیابد، مدتی خود را در موقعیت‌های خطرناک و در معرض افراد شرور و متهور قرار دهد تا اینکه کم‌کم این صفت رذیله از درون او رخت بربندد و صفت شجاعت جایگزین آن شود.

نتیجه‌گیری در باب ارزش‌های اخلاقی: با دقت و تأمل در بسیاری از ارزش‌های اخلاقی، ضرورت الزام نفس در رابطه با کسب این ارزش‌ها بدیهی و آشکار به نظر می‌رسد و اگر در این‌گونه ارزش‌ها الزام نفس نباشد، به هیچ وجه نمی‌توان کمالات دیگر را به دست آورد و چه بسا در نبود آن ارزش‌ها، هیچ کمال و ارزش دیگری را نتوان کسب کرد و می‌توان این ارزش‌های اخلاقی را یکی از بنیانی‌ترین و اساسی‌ترین ارزش‌ها به‌شمار آورد. روایات دیگری که می‌توان الزام نفس را به صراحت از آنها استفاده کرد، در

مگر اینکه از آنچه دوست می‌دارید، (در راه خدا) انفاق کنید و آنچه انفاق می‌کنید، خداوند از آن آگاه است.

کلمه «تنالوا» جمع حاضر از مضارع «نیل» است. و نیل به معنای رسیدن به چیزی است و کلمه «بر» به معنای باز بودن دست و پای آدمی در کار خیر می‌باشد.

مصدق بارز و شایع آیه مورد بحث، انفاق مال است؛ ولی محتوای آیه مطلق است؛ زیرا موضوعش انفاق از دوست‌داشتنی‌هاست. پرداخت زکات نیز از مصادیق آیه مورد بحث است؛ ولی آیه به زکات اختصاص ندارد، تا کسی که مخاطب حکم زکات نیست، مشمول این آیه نباشد (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ج ۱۵، ص ۷۷).

نکته‌ای که در اینجا لازم است ذکر شود این است که انفاق از دوست‌داشتنی‌ها امری سخت و آمیخته با کراهت است و انسان به دلیل تلاش و زحمتی که برای به دست آوردن مال می‌کشد، حاضر نیست به راحتی آن را در اختیار دیگری بگذارد؛ از این رو، از دیدگاه قرآن، اگر کسی عملی را که انجام آن بر نفس مشکل است به جا آورد، به مقام ابرار نایل می‌شود.

۴. کاربرد الزام نفس در ساحت ارزش‌های

خانوادگی

منظور از ارزش‌های خانوادگی آن دسته از ارزش‌هاست که برای ارتقای سطح کارکرد خانواده و در نتیجه، تقویت ساختار اجتماع از سوی اسلام اعتبار می‌یابد.

در خانواده، ارزش‌های متعدد و فراوانی وجود دارد که برخی از آنها عبارتند از: عدالت بین همسران، امانت‌داری، حسن خلق، رعایت حقوق متقابل، ارتباط جنسی و تمکین زن در برابر شوهر، آراستگی، پرهیز زن از منت‌گذاری به شوهر و بالعکس پرهیز شوهر از منت‌گذاری به زن، رعایت پوشش اسلامی، به کار بردن

پشتوانه اقتصادی کامل نیست و کارگر با عمل خود، آن پشتوانه را تأمین می‌کند (سبحانی، ۱۳۷۸، ص ۳۹). شخصیتی مانند پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ موقع مراجعت از جنگ تبوک با سعد انصاری روبه‌رو شد که به استقبال وی آمده بود. او با دست خشن و پینه‌بسته خود با پیامبر مصافحه کرد. پیامبر فرمود: چرا دستت چنین شده است؟ وی در پاسخ گفت: با بیل و طناب کار می‌کنم و هزینه زن و فرزندم را فراهم می‌سازم. در این موقع، پیامبر دست او را بوسید و گفت این دستی است که آتش به آن اصابت نمی‌کند (سبحانی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۶۲).

با توجه به اینکه به دنبال کار رفتن و تلاش برای کسب روزی دارای رنج و زحمت است و این رنج و زحمت باری را بر دوش نفس انسان می‌گذارد و نفس انسانی به دلیل تمایل به راحتی و گریز از رنج و زحمت نمی‌خواهد این زحمت را متحمل شود، لازم است نفس را وادار به این کار کرد و زحمت تلاش و به دنبال کار رفتن را بر او تحمیل کرد تا دچار خواری و خذلان دنیوی نشود و نخواهد برای امرار معاش خود جلوی دیگران دست دراز کند؛ از این رو، اسلام در این زمینه با کسالت و تبلی شدیداً مخالفت کرده و کسی را که بار زندگی خود را بر دوش دیگران می‌اندازد مورد لعنت خود قرار داده است (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۴، ص ۱۳).

۳-۲. انفاق: یکی از مهم‌ترین ارزش‌های اقتصادی در اسلام، مسئله انفاق می‌باشد که شامل انفاق‌های واجب (مانند خمس و زکات) و انفاق‌های مستحب می‌شود. در قرآن راجع به انفاق تأکیدهای فراوان شده و برای انفاق‌کنندگان پاداش‌هایی بزرگ و ماندگار تعیین شده است. خداوند متعال در آیه ۹۲ سوره «آل عمران» می‌فرماید: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾؛ هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی‌رسید

دربارهٔ جنس و صنف زن)، همان سنت جاهلی رایج بود که برخی از جنس زن کراهت و نفرت داشتند و دختران را زنده به گور می‌کردند و برای آنان فرق نمی‌کرد که این دختر زیباروست یا زشت‌رو و نیز صبر نمی‌کردند که ببینند این دختر نوزاد خوش‌اخلاق است یا بد‌اخلاق، بلکه این جنس را حقیر و مایه ننگ خویش می‌پنداشتند و از آن کراهت داشتند (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ج ۱۸، ص ۱۶۰ و ۱۶۱).

شاید زنی از نظر ظاهری برای شوهرش چندان جذاب نباشد و از بُعد غریزی شوهر به او رغبت وافر نداشته باشد یا به لحاظ زن بودن (صنف و جنس) مورد کراهت باشد؛ ولی دارای ایمان و اخلاق پسندیده باشد و همهٔ حدود الهی و اصول خانوادگی را رعایت کند که در این صورت، مناسب است شوهر چنین زنی را تحمل کند؛ زیرا چه‌بسا چیزی خوشایند کسی نباشد، اما خدای سبحان در آن مصلحت و خیر کثیر نهاده باشد: ﴿فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾.

کیفیت تمسک به آیه شریفه بر الزام نفس:

۱. با توجه به دیدگاه برخی مفسران، آیه شریفه اختصاص به شوهر ندارد، بلکه طرفینی است.

۲. با وجود کراهت داشتن طرفین (زن و شوهر) نسبت به یکدیگر، آیه شریفه دستور به معاشرت به معروف داده است.

۳. فعل «عاشروهنَّ» امر است و دلالت بر وجوب معاشرت به معروف را دارد.

۴. معاشرت به معروف، با وجود کراهت نفس، محقق نمی‌شود، مگر به الزام نفس و اینکه انسان خلاف میل نفس عمل کرده و نفس را وادار به معاشرت به معروف کند.

ازاین‌رو، در آیه شریفه، به مؤمنان امر می‌کند که با وجود کراهت نفس نسبت به زنان، باید با آنان معاشرت

جملات آرامش‌بخش، وفاداری و بسیاری دیگر از ارزش‌های خانوادگی که در این ساحت مطرح است. اگرچه برخی از این ارزش‌ها به صورت کلی آن در برخی ساحت‌های دیگر مانند: ساحت اخلاقی و یا حقوقی مطرح است، اما به صورت اختصاصی در ساحت ارزش‌های خانوادگی قابل طرح است و آیات و روایات هم به صورت خاص روی آن تکیه کرده است.

تبیین الزام نفس در ارزش‌های خانوادگی: یکی از آیاتی که می‌توان الزام نفس در این ساحت را از آن استفاده کرد، آیه ۱۹ سوره «نساء» می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِيَنْدَهُنَّ بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برای شما حلال نیست که از زنان، از روی اکراه (و ایجاد ناراحتی برای آنها) ارث ببرید! و آنان را تحت فشار قرار ندهید که قسمتی از آنچه را به آنها داده‌اید (از مهر)، تملک کنید! مگر اینکه آنها عمل زشت آشکاری انجام دهند. و با آنان، به طور شایسته رفتار کنید! و اگر از آنها (به جهتی) کراهت داشتید، (فوراً) تصمیم به جدایی نگیرید! چه‌بسا چیزی خوشایند شما نباشد، و خداوند خیر فراوانی در آن قرار می‌دهد.

در جمله «وعاشروهنَّ بِالْمَعْرُوفِ» باز مانند صدر آیه، به مردان خطاب می‌شود و به شوهران اختصاص ندارد؛ بنابراین، ضمیر «عاشروهنَّ» به «النساء» در صدر آیه برمی‌گردد. کراهت در «فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ...» کراهت درباره صنف و جنس زن است، نه اخلاق و چهره ظاهری او؛ چون کراهت به ذات زنان اسناد یافته است و قرینه‌ای برخلاف ظاهر آیه وجود ندارد که مراد از اسناد به ذات زنان، چهره یا اخلاقتان است. مؤید این برداشت (کراهت

نیکو داشت؛ یعنی اگر انسان در صورت کراهت نسبت به همسر، تمایل به نیکی کردن و معاشرت نیکو داشتن را ندارد، باید خلاف میل نفس رفتار کرده و نفس خود را وادار به معاشرت نیکو کند.

در بسیاری از ارزش‌های خانوادگی، روش الزام نفس کاربرد دارد که می‌توان به مواردی مانند: به عدالت رفتار کردن بین همسران یا فرزندان، رفق و مدارا، کار کردن مرد در منزل، احترام به پدر و مادر و... اشاره کرد (امیری، ۱۳۹۲، ص ۶۸-۶۴).

۵. کاربرد الزام نفس در ساحت ارزش‌های اجتماعی

در فرهنگ قرآن، از ارزش‌های اجتماعی بسیاری به‌عنوان برترین و بهترین‌ها یاد شده است. گاه، علم و عالمان، در جایگاه بلندی قرار می‌گیرند: ﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ (مجادله: ۱۱)؛ خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می‌بخشد. و گاه، جهاد و مجاهدان: ﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (نساء: ۵۹)؛ مجاهدان را بر قاعدان، با پاداش عظیمی برتری بخشیده است. و در سوره «حجرات»، پس از بیان گوناگون بودن انسان‌ها، قبیله‌ها، و شعبه‌های اجتماعی، از «تقوا» به‌عنوان بهترین ارزش در نزد خدا، یاد شده است: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (حجرات: ۱۳)؛ گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست. در این نگرش، دانش و جهاد و تقوا معیارهای ارزشی والایی هستند که در میان دیگر ارزش‌های فردی و اجتماعی درخشندگی و نمود بیشتری دارند. ولی با همه این برتری‌ها، قرآن از میزان و معیار دیگری سخن گفته است که بستر این ارزش‌ها به‌شمار می‌رود: ﴿اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾ (مائده: ۸)؛ عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است.

از این‌رو، یکی از برترین ارزش‌های اجتماعی بحث عدالت و عدالت‌ورزی است و در قرآن یکی از اهداف مهم پیامبران که برای آن برانگیخته شده‌اند این است که مردم به عدالت رفتار کنند، چنان‌که در آیه ۲۵ سوره «حدید» به آن اشاره شده است: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾؛ ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.

در تمام این موارد، که در مورد عدالت سفارش شده است، بخصوص مورد اخیر، یک حکم الزامی را بر دوش مسلمانان ثابت می‌کند و بر همگان واجب است که به عدالت رفتار کنند. از طرف دیگر، نفس انسان به دلیل وجود گرایش‌های منفی و غرایز کور در برخی موارد حاضر به رعایت این دستور نیست، مگر به اینکه او را الزام به این امر کنیم.

در اسلام، نسبت به برخی دیگر از ارزش‌های اجتماعی دیگر مانند: امانت‌داری، رعایت حقوق همسایگان، دفع به احسن و... توجه ویژه‌ای شده است و الزام نفس در آنها بروز و ظهور بیشتری دارد (امیری، ۱۳۹۲، ص ۷۵-۸۰).

۶. کاربرد الزام نفس در ساحت ارزش‌های سیاسی

مفهوم ارزش سیاسی از دیدگاه اسلام: ارزش سیاسی آن دسته از ارزش‌هاست که برای ایجاد و ارتقای سطح کارکرد نظام سیاسی و در نتیجه، تقویت ساختار حکومت دینی از سوی اسلام اعتبار می‌یابد و در دو بخش کشورداری و قانون‌گذاری تجلی می‌یابد.

ارزش‌های سیاسی از دیدگاه اسلام: در اسلام، ارزش‌های سیاسی متعددی وجود دارد که عبارتند از: ولایت‌مداری، آزادی، مشورت، وحدت در تصمیم‌گیری، نرمش حکام با

و قرینه‌ای برای تقیید آن نیست. سرّ اطاعت مطلق از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، عصمت آن حضرت است و از همین رو، اطاعت او اطاعت از خدا، و مخالفت با او در ردیف عصیان الهی است؛ بنابراین، اولوالامر نیز نه تنها از معصیت، که از خطا و اشتباه نیز باید مصون باشند و چنین مصونیتی تنها از آن معصوم عَلَيْهِ السَّلَام است (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ج ۱۹، ص ۲۳۸).

نتیجه‌گیری

براساس بررسی آیات و روایات، یکی از روش‌های تربیتی در زمینه تعلیم و تربیت ارزش‌ها، روش الزام نفس است. در این روش، علاوه بر اینکه فرد با ارزش‌ها در ساحت‌های مختلف آشنا می‌شود، از طریق وادار کردن نفس بر انجام آنها خود را به این ارزش‌ها زینت می‌دهد. روش الزام نفس در ساحت‌های مختلفی از تربیت جریان دارد. یکی از این ساحت‌ها، تربیت عبادی است که انسان باید نفس خود را ملزم به انجام عبادات کند، هرچند که برخلاف میلش باشد.

در ساحت تربیت اخلاقی نیز برای نهادینه شدن یک ارزش اخلاقی در نفس، باید مدتی به انجام آن ارزش مداومت بورزیم تا نفس به آسانی عادت به انجام آن ارزش شود، هرچند که در ابتدا آوردن آن عمل برایش مشکل می‌نمود.

در سایر ساحت‌ها مانند: ارزش‌های اقتصادی، خانوادگی، اجتماعی و سیاسی نیز همین روند ادامه دارد و براساس آیات و روایاتی که در این زمینه وارد شده است، برای اینکه بتوان این ارزش‌ها را در نفس خود پیاده کرده، از روش الزام نفس استفاده می‌شود.

مردم و مدارا با آنها، اصلاح تعارض‌ها، مردم‌سالاری دینی (جایگاه مؤثر مردم)، برنامه‌ریزی، انتخاب و نظارت بر امور کارگزاران، رعایت عامه مردم و عدالت‌ورزی نسبت به آنها، عیب‌پوشی اسرار مردم، خوش‌بینی به رعیت، استقلال و توانمندی کارگزاران، ارتباط از نزدیک با مردم، نفی ظلم و حمایت از مظلوم، اتحاد امت اسلامی، و شدت عمل در برابر کفار.

یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین ارزش‌های سیاسی، ولایت‌مداری و اطاعت از ولایت در همه زمینه‌ها می‌باشد. در زمینه ولایت‌مداری و مطیع بودن نسبت به ولی، چیزی که ضرورت آن در ابتدای امر به روشنی جلوه می‌کند الزام نفس است؛ زیرا پیش از آنکه نفس انسان مؤدب به آداب الهی شود، در برخی و حتی در بسیاری از موارد، نسبت به دستورات ولی امر خود کرنش نشان نمی‌دهد؛ از طرف دیگر، اطاعت از ولی امر مطلقاً واجب است و معصیت عدم اطاعت از ولی از گناهانی است که علاوه بر محرومیت از کمالات و برکات دنیوی، عقوبت اخروی را به دنبال دارد؛ از این رو، جهت وجوب حفظ نفس از عقوبت الهی و عدم محرومیت از برکات و کمالات دنیوی و اخروی، در مواردی که نفس زیر بار اطاعت ولی نمی‌رود باید نفس را وادار به این امر کرد.

دلیل اطاعت مطلق از ولی امر در آیه ۵۹ سوره «نساء» آمده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید.

مراد از «اولی الامر» در این آیه، امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام است؛ زیرا واژه «اولی الامر» به «الرّسول» عطف است و دستور به اطاعت رسول، مطلق و بدون قید و شرط است و در نتیجه، اطاعت اولوالامر نیز بدون شرط واجب است

منابع

- نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، صبحی صالح، قم، هجرت.
- امیری، خیرالله، ۱۳۹۲، **تعلیم و تربیت ارزش‌ها به روش الزام نفس از دیدگاه اسلام**، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم تربیتی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- انوری، حسن، ۱۳۸۶، **فرهنگ بزرگ سخن**، تهران، سخن.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۳۶۶، **غررالحکم و دررالکلم**، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۵، **تفسیر تسنیم**، قم، اسراء.
- حرامعلی، محمدبن حسن، ۱۴۰۹ق، **وسائل الشیعة**، قم، مؤسسه آل‌البيت علیهم السلام.
- خوانساری، آقاجمال‌الدین، ۱۳۳۹، **شرح آقاجمال‌الدین خوانساری بر غررالحکم**، تهران، دانشگاه تهران.
- دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۳۸، **لغت‌نامه دهخدا**، تهران، سیروس.
- دیلمی، حسن بن محمد، ۱۴۱۲ق، **ارشاد القلوب الی الصواب**، قم، شریف رضی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، **المفردات فی غریب القرآن**، بیروت، دارالعلم.
- سبحانی، جعفر، ۱۳۷۸، **سیمای اقتصاد اسلامی**، قم، توحید.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، **المیزان فی تفسیرالقرآن**، ج پنجم، قم، جامعه مدرسین.
- طریحی، فخرالدین، ۱۴۱۶ق، **مجمع البحرین**، تهران، کتاب‌فروشی مرتضوی.
- طیب، سیدعبدالحسین، ۱۳۷۸، **اطیب‌البیان فی تفسیرالقرآن**، ج دوم، تهران، اسلام.
- عبدالحلیم، احمدمهدی، ۱۳۷۹، «تعلیم ارزش‌ها؛ وظیفه‌ای گم‌شده در نظام‌های تربیتی»، **تربیت اسلامی**، ش ۱.
- عمید، حسن، ۱۳۸۸، **فرهنگ عمید**، تهران، نشر فرهنگ اندیشمندان.
- فرانکنا، ویلیام کی، ۱۳۸۳، **فلسفه اخلاق**، ترجمه هادی صادقی، قم، کتاب طه.
- فلسفی، محمدتقی، ۱۳۶۸، **روایات تربیتی**، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- فیومی، احمدبن محمد، بی‌تا، **المصباح المنیر**، قم، شریف رضی.
- قرشی، سیدعلی‌اکبر، ۱۴۱۲ق، **قاموس قرآن**، تهران، دارالکتب‌الاسلامیه.
- کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۴۲۹ق، **اصول کافی**، قم، دارالحديث.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۱۰ق، **بحارالانوار**، لبنان، مؤسسه الطبع و النشر.
- مصباح، ۱۳۷۷، **آموزش فلسفه**، ج هشتم، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- مصباح، ۱۳۸۰، **فلسفه اخلاق**، نگارش و تحقیق احمدحسین شریفی، تهران، چاپ و نشر بین‌الملل.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۷۹، **اخلاق در قرآن**، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۴، **تفسیر نمونه**، تهران، دارالکتب‌الاسلامیه.
- مهیاری، رضا، ۱۳۶۸، **فرهنگ ابجدی (عربی - فارسی)**، تهران، انتشارات اسلامی.
- نراقی، ملّامهدی، ۱۳۶۸، **جامع السعادات**، بی‌جا، نجف اشرف.
- همتی، ستار، ۱۳۹۱، **بررسی نقش الزام در تربیت دینی از نظر اسلام**، پایان‌نامه ارشد علوم تربیتی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.